این راه گم کرده جاییکه سوبن داماد راجه راج میکرد رسیده داماد راجه مچکند را شناخت و
پیش آمد و او سوبن ڈنڈوت کرد و برابر خود نشاند و حقیقت خود گفت که از طفیل برت اکادشی
این بهروزی یافته ام لیکن برت اکادشی از دل و جان نکرده ام ازین سبب راج من
پایم نخواهد ماند اگر از دل و جان میکردم گاهی این راج از دست من نمیرفت الحال از توجه
شما راج قایم میباشد سولیکها ننادار پرسید که هرچه بفرمایی بکنم که راج تو قایم ماند سوبن گفت
چندر بهاگها نام دختر راجه مچکند زن من است از ابتدای آن کیفیت من با و خواهی گفت
از اینکار او راج من قایم خواهد ماند ننادار از اینجا رخصت شده در شهر خود آمد و به چندربهاگا
اظهار نمود در تعجب ماند و گفت که مارا همراه خود ببرده بشوهر هم رسان ترا ثواب عظیم خواهد شد
سولیکها ننادار چندربهاگا را همراه گرفته متصل مندراچل پربت رسید چه بیند که رکهیشران
آنجا میباشند چندربهاگها پرنام کرده ڈنڈوت نموده هردو دست بسته ایستاده رکهیشران
پرسیدند که از کجا آمدی و کجا خواهی رفت چندربهاگها جواب داد که ای مهارکهیشوران بالای
این پربت راج دیولوک یافته است چندان او بکار دهرم فرمایند که از آن دهرم در اینجا بروم و
رکهیشران از چندربهاگها جگ کنانیدند که از طفیل آن جگ چندربهاگها دیوتا دیه
یافته بالای پربت رفت و در آنجا از شوهر خود ملاقی گردید سوبن از دیدن چندربهاگا
بسیار خرم و خوشحال گشت هر دو سرگذشت خود بهم گفتند چندربهاگا که تمام اکادشی
کرده بود پهل آن تمام شوهر خود سنکلپ نمود که راج قایم ماند هر دو بعیش و عشرت مشغول شدند
هر کس که مهاتم زبان اکادشی بگوید و بشنود او را پهل اسمید خواهد شد

۲۴

مهاتم اکادشی سدی کاتک پربودهنی نام

راجه جدهشتر پرسید که ای ناتهه در آخر ماه کاتک اکادشی میشود نام و مهاتم آن چیست
سری کرشن فرمودند روزی نارد من از برهما پرسیده بود ای سوامی اکادشی
کاتک سدی چه نام دارد و پهل برت او کدام است و پوجای کدام دیوتا و بچه عنوان نماید

پهروتی نام اکادشی که در ماه بیساکهه میشود و برآن باید گفت هرکس که مهاتم این اکادشی بگوید و بشنود بحصل اسمید جگ یاو پراپت خواهد شد

مهاتم کاتک بدی اکادشی رمان نام

۲۳

راجه جدهشتر پرسید ای ناتهه در اول ماه کاتک که اکادشی میشود نام و مهاتم آن چگونه است
و ثمره آن چیست سری کرشن فرمود که ای راجه دهرم آتما رمان نام این اکادشی است
در جگ دواپر مچکند نام راجه بسیار زور آور و دهرم آتما و عادل زمان بود و از قوت بازو
خود چندین دفعه معاونت اندر کرده بود از حیثیت از راجه اندر و جمیع دیوتاها دوستی و اخلاص داشت
و در خانه خود چندر بهاگا نام دختر داشت راجه او را به سوبهن نام پسر راجه چندرسین
نامزد کرده بود روزی که سوبهن از خانه پدر بخانه خسر خویش آمد روز رمان اکادشی
رسیده بود چندر بهاگا دختر راجه در دل خود گفت که ای نارائن چه بیچاره شوهرم
در اینجا آمده و پدر من بروز اکادشی برت همه کس را میکناند و هر کس که طعام میخورد او را
بجان میکشد و شوهر من تاب گرسنگی ندارد چگونه روز برت خواهد شد بروز دشمی چندر بهاگا
از شوهر خود گفت که بهتر آنست که تو جای دیگر بروند از شما برت نخواهد شد شوهرش گفت
هرچه شود شود برت خواهم نمود چون برت اکادشی نمود تا دو پهر برت داشت بعد از آن
از زور گرسنگی که بسیار غلبه کرده در تمام اندام گرمی پیدا شد بعده دو پهر جان بحق تسلیم کرده بکناره
دریا برده آتش دادند و چندر بهاگا همه کاج کریا از دست خود کرده همراه شوهر نشست
بعد از مردن سوبهن از طفیل برت مذکور در سندراچل پربت جائیکه در آنجا دیوتا میباشند
بشمار الیه پراپت شد و انواع انواع خوشبو و اقسام اقسام دولت و مال آرام نمود
گرفت و تمام دیوتا فرمان بردار او شدند و تمام زمین آنجا از زر و سوده و مروارید و جواهر
و لعل و یاقوت آراسته بود راج کردن گرفت همین طور چندین مدت گذشت بعد از آن سوم شرما
نام زنار دار که در شهر مچکند میماند از آبادی طفلی بسیار تیرتها کرده بود و جهت تیرتهه از شهر خود برآمد

ازمن عذابی شده باشد که از سبب آن چنین بوقوع آمده شما خاطر جمع دارند بر آشما در خدمت رکهیشران
میروم بهیم تا چه میفرمایند این سخن گفته راجه تنها سوار شده راه بیابان گرفت در انجا چه بیند که سنگی رکهصر
وانگرا رکهصر در انجا تپشیا میکند در انجا راجه از اسپ فرود آمده دست بسته استاده ڈنڈوت کرد رکهیشر فرمود
که ای راجه ملک تو بخیریت است باعث آمدن چیست با من بگو راجه کیفیت ماجرای خود بیان نمود رکهیشر
گفت ای راجه در راج تو چنڈال تپشیا میکند بر آنچه نمیشود از ان جهت خشک سالی افتاده است
آن چنڈال را بجان بکش که بر آنچه عالم نیز دو باران بیارد راجه گفت که این از ما نمیشود که چنانکشی نمایم
چیزی ابراه دهرم بفرمایند که از نمودن آن بر آنچه بر دو باران بیارد رکهیشر گفت که در آخر ماه بهادو
پرمان نام اکادشی خواهد آمد برت آن اکادشی را تمام مردم ملک نگاه داری تا از فضل برت مذکور
همه عذاب از عالم بر دو بارش باران شود زراعت خواهد شد رعیت آسودگی خواهد یافت ای
راجه دهرم اوتار راجه مانکه اینچنین از رکهیشران دریافته پرمان نام اکادشی را مع رعیت برت
نگاه داشت و بروز دوازشی باران بسیار باریدن گرفت و در تمام زمین ارزانی گردید راجه بوقت
رحلت ازین جهان فانی بیکنٹهه برایت شد ای راجه هر کس مهاتم اکادشی بگوید و بشنوید آن را
تحصیل اسمید جگ برابت شود ✣

مهاتم اکادشی اندرا کنوا ربدی

۲۱

راجه جید شتر پرسید ای نارائن اکادشی کرشن پچهه ماه کنوار که می آید نام و مهاتم آن چگونه است
سری کرشن جیو فرمودند که اندرا نام اکادشی مذکور است مانکپور شهری بود در انجا اندرسین نام
راجه سراج میکرد و بسیار دهرم آتما بود و در بهجن نارایین شغل داشت روزی نارد مُن بخانه اندرسین
آمد بسیار تواضع و تکریم و پرکرمان کرده راجه دست بسته استاده شد و ڈنڈوت نمود و بر مسند خود نشاند
بعد از ان نارد مُن پرسید که ای راجه بخانه تو خیریت است راجه بجواب پرداخت که ای رکهصر از توجه
شما دیدار گرامی بخیریت هستم باعث تشریف آوری بفرمایند که بدل و جان منت دارم نارد مُن گفت که ای
راجه در جم لوک رفته بودم راجه دهرم سراج بسیار تواضع نمود در انجا پدر ترا در عذاب و رنج گرفتار

پهل آن چگونه است سیری کرشن فرموده در ایام ست جگ در شهر اوده هرچند نام راجه بسیار دهرم آتما بود
و بشن بهگت بش او در جهان خود بسبب پراچهت پورب جنم بر راجه هرچند تفرقه افتاده اول زن و فرزند
خود را فروخت بعد از آن خود را بدست چنڈال فروخته در خانه چنڈال استقامت ورزیده همه خدمت او بجا
می آورد بعد از مدتی میاگو نام رکهشش بر راه خانه چنڈال گذر کرد هرچند که بر دروازه او نشسته بود استاده
هر دو دست بسته بر رکهشش نمسکار کرد رکهشش پرسید تو بودی آدمی بر دروازه چنڈال چرا نشسته راجه هرچند
ماجرای خود مفصل بیان ساخت بعد از آن رکهشش بر او مهربان گشته فرمود که ای راجه در آینده
ماه بهادون اجا نام اکادشی می آید آن برت را نگاه دار از طفیل برت اکادشی زن و فرزند
از تو ملاقی خواهند شد و باز راج خود خواهی یافت و بوقت انتقال ازین جهان فانی مع شهر خود بیکنٹه
خواهی رفت رکهشش این سخن گفته از نظر غائب شد چون راجه هرچند اجا نام اکادشی برت نموده از
طفیل برت مذکور باز راج اوده یافت و پراپت شد و زن و فرزند خود را یافت مدت بسیار راج کرده بعد
از آن مع شهر اوده به بیکنٹه پراپت شد هر کس مهاتم اکادشی اجا بدل و جان بشنود یا
بگوید تکلیف و تفرقه نه بیند و به بیکنٹه پراپت شود

مهاتم اکادشی سدی بهادون پدمان نام

راجه جدشٹر به سیدا ای پربهو در آخر ماه بهادون اکادشی که در شکل پچهه پدمنی نام و مهاتم آن
از من بگویید که آرزو می شنیدن آن بسیار دارم سیری کرشن فرمود که ای راجه نارد از برهما پرسیده
بود آنچه برهما از نارد گفته بلا تکلف بتو میگویم که در ست جگ ماندهاتا نام راجه راج میکرد و تمام ملک
او آباد ان بود و هر کس با آرام میگذرانید و کسی را هیچ گونه رنج نبود و زراعت در زمین بسیار میشد بعد
از مدت بسیار در ملک راجه خشکی افتاد و باران نبارید و در زمین زراعت ناپدید گردید تمام خلق از گرسنگی
بجان آمدند و متفق شده پیش راجه داد خواه شدند که ای راجه باران نمی بارد و خشکی در ملک زیاده
گردیده و تغییر از غله تمام عالم می میرد لهذا داد خواه شدیم راجه همه را تسلی داد و گفت که شمارا آنچه میگویید
لیکن من در روانست خود درین جنم عذاب نکرده ام که از آن پراچهت باران نمی بارد در جنم سابق

جواب داد که پتردا نام اکادشی مذکور ست در اوایل جگ دواپر مانک پور نام شهری بود که مهی جت نام
راجه سراج آنجا میکرد و بسیار دهرم آتما و بشن بهگت بود لیکن اولاد نداشت روزی تمام وزرا و رعیت و برهمنان
و پروهت و جمله ساکنان شهر را طلبیده گفت که من در دو انست خود درین جنم پاپ نکردم معلوم نیست که چرا از جانب
من اولاد بخشیده نشود باعث آن چیست همه کس خاموش ماندند جواب ندادند باز از آن جمله وزرا و غیره از نزد راجه برخاسته بیرون
رفتند و تفحص نموده جایی که لومش رکهیشر تپسیا میکرد رسیدند دیده رکهیشر که پیش دست بسته استاده شدند و مشکل گرو
خود بیان کرده ظاهر کردند رکهیشر گفت که شما در پیش چرا آمدید سبب آن چیست همه التماس کردند که ای مهاپورکه ... راجه ما
از طرف اولاد محروم ست بنابر آن بخدمت شریف رسیده ایم که بکدام سبب فرزند بخشیده نمیشود رکهیشر دهیان کرده
بعد از ساعتی سر بر آورده گفت که ای وزرا راجه شما در جنم سابق بقال بود و پیشه روغن زرد
و غیره چیزها خریده و بدیهات رفته میفروختند روزی بوقت دوپهر در یک دیهه رسیده یک پانی آب بود
در آن یک گو یعنی سگ آب می نوشید او هم درمیان رفته بسبب تشنگی گو را از آب نوشیدن که پیر
تشنه بود دور کرده خود آب نوشیده از آن جهت راجه شما از اولاد محروم ست بعد از آن وزرا ای راجه گفتند
که ای رکهیشر مهربانی کرده اپکار فرمایند که از آن دهرم این پاپ جهت راجه دور شده فرزند بخشود رکهیشر گفتند
شما ارکان شهر برت پتردا نام اکادشی که در آخر ماه ساون می آید نگاه داشته پهل برت مذکور به راجه
خود سنکلپ نمایند از طفیل برت مذکور فرزند خواهد شد از شنیدن این سخن همه بخانه خود ها آمدند
و برت پتردا نام اکادشی حسب الارشاد رکهیشر نگاه داشتند و بروز دوادشی پهل برت مذکور به راجه
سنکلپ نمودند همان روز رانی را حمل شد بعد نه ماه فرزند تولد گردید بسیار دهرم آتما و بشن بهگت
ای راجه هر کس مهاتم پتردا نام اکادشی بدل و جان بشنود و بگوید بی اولاد نماند و بوقت رحلت
ازین جهان فانی به بیکنٹهه پراپت شود

مهاتم اکادشی اجا نام بدی ماه بهادون

راجه جدشتر پرسید که ای پربهو در اوایل ماه بهادون اکادشی کرشن پچهه میشود آن را چه نام

نه پیدا و چار نمودم راجه بسیار خوشحال شده گفت که ای برهمن از من چیزی بخواه سه و نیم قدم در خواست
ساختم راجه بل تب طلبیده خواست که سنکلپ نماید و ریشی شکر پروهت آمده او را مانع آمد راجه قبول نکرد
بعد از ان شکر مذکور در آوند نشست و راه جاری شدن آب سنکلپ بند نمود بعد از ان من در آوند کوسا
نه کاه انداختم یک چشم شکر کور شده از انجا بر آمده بشبرگ لوک رفت راجه سنکلپ زمین نمود بعد از ان من روپ
خود را انچه دراز ساختم که پای در پاتال رفت و قد در مرت لوک و سر بر برهم لوک رفت و سر به سه لوک را منضبط کرده
از نیم بجهت نیم قدم که باقی مانده بود بر پشت راجه قدم نهادم بحالو نفت بل به پاتال رفت بعد از ان من برا و
مهربان گردیدم و گفتم که الحال تو انچه از من میخواهی بخواه بما ندم راجه دست بسته استاده شد و گفت که ای ناتهه
تو تا چهار ماه در خانه من باشی چونکه نام من بهگت بچهل است لهذا قبول کردم هرگاه کامکا اکادشی از آخر ماه اساڑهه
می آید تا آخر ادیوسی میگویند من سروپ خود را به پاتال میفرستم که در آنجا چهار ماه تا غایت اکادشی دیوتهان که
آخر ماه کاتک میشود میباشم بعد از چهار ماه از انجا برخاسته در چهیر سمندر می آیم ای راجه این قسم دیو می خسپد و این نوع
بیدار میشود که من باتو گفتم هر کس مهاتم برت اکادشی کامکا نام بکنند و بگویند و بشنوند آخر اچهل اسمید جگ میشود

مهاتم اکادشی اول بدی ماه ساون

راجه جدشتر از کرشن پرسید که ای انترجامی اکادشی که در کرشن پچهه ماه ساون میشود مهاتم آن
چه کیفیت و نام آن کدام تفصیل برت او بمن بگویند کرشن فرمود که ای راجه در پیشین اوقات از همین
سوال از برهما پرسیده بود آنچه برهما به نارد گفته بود تیو بیان میکنم نارد مُن پرسید که ای برهما حقایق
اکادشی بدی ماه ساون بگویید برهما گفت که ای نارد کامدا نام اکادشی مذکور است هر کس که تیرتهه
نام روی زمین نماید و برابر سمیر طلا دان نماید و تمام آن زمین را به زنار داران بدهد برابر برت
کامدا اکادشی که با اعتقاد درست نماید نمیتواند کرد ای راجه هر کس که مهاتم اکادشی بگوید و
بشنود او را اچهل اسمید جگ پراپت شود ❊

۱۸

مهاتم اکادشی پتردانا نام سدی ماه ساون

راجه جدشتر پرسید که ای ناتهه جگدیس مهاتم اکادشی سدی ساون بمن باید گفت بهگوان

می گشت و از طرف آب و طعام تصدیعہ می کشید لیکن از طفیل پوجای و ہماویہ شنود می ماند روزی
نزدیک ہماچل پربت کہ دران جا بارکنڈ پور طبع بسپر مجھا پتشیا می کرد در انجا از دو ور ڈنڈوت نمود و ہر دو
دست بستہ پیش رکھیشر استادو رکھیشر پرسید تو کیستی و از کجا می آئی و بکدام عذاب گرفتار گشتی مالی گفت
کہ ای مہاراج در شہر گ لوک راجہ کوبیر کہ بھنڈار ہے زر ایشان است مالی او بودم و ہیم
بھگت نام داشتم چون راجہ کوبیر پرستش ہماویو مینمود ہزار گل بجہت پوجای ہماویو از مالا
سرور می آوردم و میرسانیدم روزی در خانہ با زن خویش بعیش و عشرت مشغول ماندم آن روز
در رسانیدن گلہا توقف شد ازان تقصیر راجہ کوبیر سراپ داد کہ از شہر گ لوک بدر شدہ بگرت لوک
بودہ و سالہا گرد و الحال طالع ما یاوری کرد کہ بخدمت شریف رسیدم امیدوار از فضل و کرم ہستم رکھیشر
گفت چون سخن راست با گفتی لہذا تو میگویم ہر گاہ از اول ماہ اساڑہ جیگنی نام اکادشی
می آید برت آن نگاہدار کہ از طفیل آن دیوت سرتبہ شد و بشہر گ لوک بخواہی
شد ازین سخن مالی بسیار خرم و خوشدل شد و برت جیگنی نام اکادشی نگاہداشت و بمرور
دوادشی دیوتا روپ یافتہ بر بوان نشستہ بہ لوک خود رفتہ و از اقربایان خویش ملاقات نمود
و از زن خویش کہ جدا گشتہ بود ملاقی شد ای راجہ ہر کس کہ مہاتم جیگنی نام اکادشی بگوید و بشنود

تمام پاپ و عذاب از بدن او دور خواہد شد

۱۶

مہاتم اکادشی کا سرکا نام ہری اساڑہ

راجہ جدہشٹر پرسید کہ ای پربھو جی در آخر ماہ اساڑہ موکل پچہ کہ اکادشی میشود نام و
مہاتم آن بگوئید و آنرا کہ دوادشی میگویند سبب آن چیست کیفیت مشروحاً بیان فرمائید
سری کرشن فرمود کہ در ترتیا جگ نام راجہ داتو بود و یکروقتی راج داشت بھگت ما
بسیار میکرد و ہمیشہ جگ اسمید میکرد لیکن از زندہ عداوت میداشت روزی اندر را از
اندر لوک دور نمودہ راج انجا خود گرفت راجہ اندر در تحصیل سپہر آمدہ است بسیار
ازان جہت بر او مہربان گشتم سر و پ پاتال رفتہ یعنی پست قد گرفتہ پیش جیل

از ما نخواهد شد چرا که بروز شب گرسنگی از ما نمی رود بیاس فرمودند ای بهیم سین هرگاه که نگاهداشتن
همه برت نتوانی در ماه جیٹهه که آنرا شکل پچهه میگویند نرجلا اکادشی می شود آنروز برت نرجل
نگاهداری و تمام شب جاگرن کنی و در تمام سال بست و چهار اکادشی که میشود و آنچه دهرم برت ها میشود
دران روز تو از زانی تو خواهد شد ازین جهت بکر تو میگویم که دران روز بالضرور برت نرجلا اکادشی
که می شود نگاهدار و هرگز از دست نخواهی داد و برت نرجلا بدون پهلاهار و آب بکن که بهر دو جهان
نجات یابی هرکسیکه برت اکادشی مسطور بکند و مهاتم آن بگوید و بشنود آنرا اجر عظیم حاصل آید
هدایت شود ++

۱۵

مهاتم اکادشی بدی ماه اساڑه جوگنی نام

راجه جدهشتر پرسید اکادشی که در اول اساڑه میشود مهاتم آن چگونه است و نام آن چیست
سری کرشن جیو گفت که ای راجه دهرم اوتار جوگنی نام اکادشی است که در کرشن پچهه
اساڑه میشود و در سرگ لوک کوبیر بهنڈاری پرستش مهادیو میکرد و هم مالی هر روز بجهت
پرستش مهادیو گل می آورد روزی مالی مذکور گل از زمان سرور آورده در خانه خود رسید زن او در
غایت حسن و جمال بی نظیر بود از دیدن زن شهوت بر او غالب آمد در خانه خود با زن بعیش پرداخت
راجه کوبیر برای پرستش مهادیو انتظار بسیار می کشید چون وقت پرستش گذشت بعد از آن کوبیر
از خدمتگاران فرمود که امروز مالی گل نیاورده باعث آن چیست خدمتگاران گفتند ای مهاراج
مالی مذکور در خانه خود بفراغت با زن در عیش و عشرت ست آن راجه گفت که او را حاضر کنند
خدمتگاران از فرموده راجه کوبیر او را پیش راجه حاضر کردند راجه بسیار غصه شده گفت ای مالی
آن گلها بجهت پوجای مهادیو طلبیده بودم و تو نافرمانی کردی لهذا ترا سراپ میدهم که در تمام
بدن تو بیمار جای برص خواهد شد و از صحبت زن که برای او در خانه نشسته بودی جدا شده
در مرت لوک رفته از جزای این عمل گرفتار خواهی گردید و از دهن سراپ بمجرد گفت
مالی مذکور سلیخ گشته ... بهمگر بلوک در مرت لوک آمده بسیار حیران و پریشان شده هر طرف

پاتک از تن او دور شود توجه نموده بیان فرمایند رکهیشم گفت ای پدر بر تو میگویم اگر برابر کوه سمیر
پربت پاپ و پاتک داشته باشد از طفیل آن برت دور شوند در آخر ماه پهاگن بسیا کهه موهنی نام اکادشی
برت سوزنده گناهان بزرگ است آنرا بصدق دل برت کن پسر راجه خوشحال شد و برت اکادشی
نگاهداشت چون دواداشی شد از سرگ لوک بوان طلا آمد و تمام بدن او دیوت سروپ گشت
سنکهه و چکر و گدا و پدم در دست چهتی مالا در گلو افتاد بر بوان شده بیکنتهه لوک پراپت گشت
ای راجه از طفیل برت موهنی نام اکادشی موچهه یافت هر کسیکه مهاتم این اکادشی بگوید و بشنود
دهرم سنکلپ هزار گئو با و پراپت خواهد شد ++

۱۳

مهاتم اکادشی جیٹهه بدی انا هم +

راجه جدشٹر پرسید ای پربهو در اول ماه جیٹهه که آنرا کرشن پچهه میگویند اکادشی آنرا نام
بشنود و پهل و مهاتم آن بمن بگویند سری کرشن گفت که ای راجه از نمودن برت اکادشی مذکور
پهل تمام تیرتهه و جگ و جپ و تپ و تنبهه (؟) ازین همه پهل زیاده بار پراپت شود و اگر برهم هتیا نمود
باشد یا برابر کوه سمیر پاپ کرده باشد از برت اتر اکادشی همه دور می شود وقت انتقال از
جهان فانی بیکنتهه پراپت گردد و هر که مهاتم بشنود و بگوید ثواب عظیم یابد و ثواب سنکلپ هزار گئو پراپت شود

۱۴

مهاتم اکادشی جیٹهه سدی نرجلا نام

بهیم سین از بیاس پرسید که ای پرم گورو راجه جدشٹر و ارجن و سهدیو و نکل و کنتی و
دروپدی همه ها از من همین میگویند و برامر این هستند که بروز اکادشی طعام مخور و مرا هر
روز بغیر از خوردن دو دفعه طعام آرام نمی باشد و اشتهاء بسیار غلبه می کند چون که بروز
اکادشی گرسنه باشم بیاس گفت ای بهیم سین اگر از عذاب دوزخ رهائی میخواهی
و سرگ لوک پراپت شدن آرزو داری برت اکادشی را از دست مده بهیم سین باد
جواب گفت که ای پرم گورو چیزی جگ و سمرن و بهجن سوای برت اگر باشد بمن بگو
که از طفیل آن از عذاب دوزخ خلاص شده بیکنتهه پراپت شوم لیکن برت اکادشی ممکن

یازدهم غصه کردن دوازدهم نزد عورت رفتن سیزدهم بسیار سخن گفتن در بر ونیدو اودشی از
او از ده چیز پرهیز و اجتناب داند اول در آوند برونین خوردن دوم ماش خوردن سوم عدس
چهارم شهد پنجم روغن سیاه ششم خلاف گفتن هفتم نزد عورت رفتن هشتم جای ناپاک
نهم دغا دهم حسد و از چنپال وغیره ملاقات کردن یازدهم غصه کردن و برن دیگر جماع نمودن دوازدهم
الوده بر خر دیدن یعنی پرهیز وجه برت اکادشی بر هیچ نماید و قبل از این رکهیشران کرده آنده اند
هر کس مهاتم اکادشی بگوید یا بشنود او را دهرم هزار گئو براپت خواهد شد

۱۳

مهاتم اکادشی موهنی شکل پچهه بیساکهه

راجه جدهشتر پرسید ای ناراین از آخر ماه بیساکهه اکادشی که میشود نام آن چیست مهاتم آن چگونه است
سری کرشن فرمودند که ای راجه موهنی نام دارد سری رامچندر را از بشست منی رکهیشر پرسیده
بودند که ای رکهه از جدائی سیتا بسیار تصدیعه کشیدم لهذا اندیشه میدارم چنین اوپکاری نمایند و هیچ پاپ
بجا نمایند که از ان پاپ اچهیت مخلصی یابم بشست منی گفت که پرچهو نام شما زنده و دور کننده
لهذا مانست هر گاه که شما از جهان فانی اندیشه می نمایند و ای برحال دیگران شما پورکهه انتر جامی هستند
لیکن برای کردار رکهه عالمیان بشما میگویم برکناره دریای سرستی بهدراولی نام شهری بود در انجا
ولیپامن راجه راج میکرد بسیار دهرماتما بود و پنج پسر داشت چنانچه تمام دولت پدر خود در قمار بازی
و طوالیف داشتن صرف کرد هر چند که پدر و مادر او را مانع آمدند هیچ سود نداشت راجه لاعلاج شده
او را از خانه بدر ساخت بعد از ان دزدی کردن گرفت روزی پاسبانان او را گرفته براجه خبر رسانیدند
راجه او را از ملک خود بدر گردانید در ملک بیگانه رفته در جنگل عقب جانوران نزدیک آسرم کوبدان
منی رکهیشر رفت و در ان وقت رکهیشر مسطور از اشنان گنگاجی در آسرم خود رسیده و در آنجا دهوتی
خود از دست مالیدن گرفت یکقطره آب از دهوتی رکهیشر مسطور بر تن او افتاد همان وقت تمام پاپ
او از تن بدر رفتند و خوی بد از طبیعت او بدر رفت هر دو دست خود بسته پیش رکهیشر استاده
گفت که ای مهاراج کسی که پاپ بسیار کرده باشد و در خانه او دولت نباشد چگونه بدون خرچ نمودن

یا بگیہ پھل اسمید جگ باو برت خواهد شد

ھلا

مهاتم اکادشی بدی ماه بیساکهه بروهنانام

راجه جدشتر از بهگوان پرسید که در اول ماه بیساکهه اکادشی میشود مهاتم و نام آن میخوا[هم]
که بشنوم سری کرشن فرمودند که ای شوریده دشمنان بروهنی نام این اکادشی ست راجه مانده
وراجه مندهاتا این راجه کلان بود و از مشرق تا بمغرب راج میکردند از طفیل این اکادشی
بموجب برت پاپ ناشند هر گاه که برهما ستی را پیدا کرده هر سه لوک را حسن و عقل و شعور باو داده
بعد از آن از دیدن او بموهت شد خواست که بخانه خود نگاهدارد چون این خبر بمهادیو رسید
مهادیو در دل خود گفت که هر گاه که [illegible] زندگی این سه لوک انکار از دختر خود بنماید تمام عالم تبه شده
شد بهتر است که این را باید کشت مهادیو آمده سر برهما را جدا کرد بمجرد جدا شدن سر برهما برهما
را برهم هتیا گردید سر برهما بر گردن مهادیو چسپید هر چند که مهادیو تیرتهه و جگ و هوم و تپ
و جپ و تپسیا [illegible] نمود برهم هتیا نرفت و سر از گردن مهادیو جدا نشده مهادیو بروهنی نام اکادشی
را برت نمود از طفیل برت اکادشی از آن برهم هتیا خلاص شد وقتی که برهم هتیا از مهادیو جدا شد
سر برهما از گردن مهادیو جدا افتاد ای جدشتر در دنیا دان فیل کلان است و از دادن فیل
[illegible] دان [illegible] دان سوبرن یعنی طلا افضلتر است و از سوبرن دان دادن غله بسیار بزرگ
است مثل دان غله چیز دیگر متصور نیست از آن هم بزرگتر برت بروهنی اکادشی است هر که برت
[illegible] را بصدق دل بکند او را درین جهان و در آنجهان همه مهیا است لهذا ای راجه ترا میگویم که
برت [illegible] نگاهداری بدین نوع که بروز دشمی ده چیز نباید کرد یکی در آوند روئین نباید خورد دوم دال
ماش سوم دال عدس چهارم دال نخود پنجم کودرم ششم ترکاری هفتم عسل هشتم بخانه دیگری خوردن
نهم دو مرتبه خوردن دهم نزد عورت رفتن ازین ده چیز احتراز نماید و بروز اکادشی از سیزده
چیز اول قماربازی دوم خنده و هزل سوم خسپیدن چهارم بیچار رفتن پنجم مسواک کردن
ششم دروغ گفتن هفتم دروغ شنیدن هشتم غمازی نهم دزدی دهم جان کشتن د

الپا نام گندهرپ بود و زن او اجهرا الپا نام داشت خیلی صاحب جمال چون الپ در غایت
شفتگی یک ساعت از خود جدا نمیکرد و هرگاه راجه او را طلب میکرد همه الپا پیش راجه آمده سرود
کردن میگرفت آن روز بسبب ضرورت الپا را نیاورده اینجا نه گذاشته آمده سرود کردن گرفت چون
او آشفته بود سرود درست نشده کر سوملک و دیوان پونڈریک بود از عقل دریافت که این
هر روز همراه زن خود پیش راجه سرود میکرد الحال که تنها آمده دل این در زن رفته است سرود
خطا میکند پونڈریک راجه در خشم شده سراپ داد که ای پاپشٹ پیش من سرود میکنی
و دل تو بجای دیگر است از سراپ راجه گندهرپ مذکور راچهس شده از ناگ لوک دور
شده در مرت لوک بر از همون سراپ راجه پونڈریک چنانچه سوراخ بینی او مثل چاه و همتن
بزرگ و هر یک دست و پای او نیم جوجن گردیده و تمام قد او هشت جوجن شد از دیدن صورت
او تمام باشندگان آنجا ترسان و هراسان شدند و از آدمی و فیل و اسپ و شتر هر جاندار را
که می یافت او را کشته قوت خود میکرد روزی نزدیک مندراچل پربت که بالای آن سرنگی
رکهه تپشیا میکرد رسید الپا بالای پربت پیش رکهه دست بسته ایستاده ڈنڈوت کرد رکهه ازو
پرسید که تو کیستی و از کجا می آئی و چه مطلب داری که اینجا آمده الپا گفت که دختر گندهرپ
هستم شوهر من الپ نام دارد از سراپ راجه پونڈریک راچهس شده همراه میکردم
الحال از یاوری قسمت بهگوان مرا در آشرم شما رسانیده رحم فرموده چنان اپکار کنند که شوهر
از راچهس جون مخلصی یافته به گندهرپ لوک برابر شود سرنگی رکهه مهربان شده گفت که
برت کاندا نام اکادشی که در شکل پچهه ماه چیت میشود بکن و پهل آن بشوهر خود بده تا
آن از جون راچهس خلاص خواهد گردید الپا ازین نام خورم و خوشحال گشته برت نگاهداشت و
پهل آن بشوهر خود سنکلپ نمود همون روز از جون راچهس خلاص گشته بر روی بیوان سوار شده
به ناگ لوک رفتند ای راجه هر کس که برت اکادشی خواهد کرد و ازین بلیات جهان فانی مخلصی
یافته بوقت مرگ به بیکنٹهه لوک خواهد رسید و نام او تا روز قیامت خواهد ماند هر که اینجا بشنود

باسیار غصه شده گفت که ای پاپشت و دوازده هزار سال تپشای ما ضایع نمودی الحال سراپ تو
میدهم که در پشاچ جون رفته اوتار بگیر که تو تپشیای مارا ضایع کردی باز اپچهرا عذر کرد که سراپ من وا دهم
توجه فرموده بگوئید که یا بکی از پشاچ جون خلاصی یافته به اندر لوک خواهم رسید رکهیشر فرمود که اوایل
ماه چیت برت پاپموچن نام اکادشی میشود برت آن بکن از پشاچ جون خلاصی خواهی یافت
و به اندر لوک خواهی رسید این گفته رکهیشر مذکور از انجا برخاسته پیش چمین رکهیشر پدر خود
شتافت چمین رکهیشر از دیدن او گفت که ای پسر خام خیالی نمودی که دوازده هزار سال تپشیاء
در حرص نفسانی برباد دادی رکهیشر گفت که ای پدر بعقوبت آن هر قدر که فرمائی سزاوارم لیکن الحال
چیزی اپکار همچنین نمائید که تا از نمودن سیر آچهپت برطرف گردد و تمام تپشیای ضایع نگردد چمین رکهیشر
گفت که ای فرزند در اوائل ماه چیت اکادشی پاپموچن نام میشود برت آن نگاهدار تا
از فضل و طفیل آن برت از سیر آچهپت آن خلاصی خواهی یافت ای جدهشتر از نمودن
برت مذکور اپچهرا از پشاچ جون خلاصی یافته باز بصورت اصلی گردیده بر بوان سوار شده
به سرگ لوک رفت و از همین برت سیر آچهپت سنگهاولی رکهیشر بدر رفت و تمام تپشیای
او بجا آمد هر کس که مهاتم این اکادشی بشنود یا بگوید به بشن لوک دهرم آتماپاپت خواهد
شد و ثواب دادن یک لک گئو یافته میتواند شد

مهاتم اکادشی شکل پچهپیت که کامدا نام دارد

راجه جدهشتر پرسید که ای پربهو مهاتم پاپموچن اکادشی شنیدم الحال مهربانی نموده
اکادشی شکل پچهپیت ماه چیت بیان نمائید سری کرشن جیو فرمودند که ای راجه دهرم اوتار
قبل ازین راجه دلیپ از بشست رکهیشر پرسید چنانچه رکهیشر مذکور آنچه از راجه
مذکور میگفتند تو میگویم پوندریک نام نار در راجه در ناگ لوک راج میکرد تمام آن لوک
از جواهر و طلا آراسته است در انجا گندهرب و رکهیشر میباشند روزی راجه پوندریک
جشن کرد کنیزان و گندهرب از حکم راجه آمده سرود گفتن و رقص کردن آغاز نمودند میان آنها

هرگاه راجه از خواب بیدار شد و کشته افتادن لشکر دید از ین که کشنده اینها بنظر نمی آمد
متعجب شد همان زمان از غیب آواز آمد ای راجه در جنم سابق که پاتک بودی و جانوران را میکشتی این
همه جانوران فراهم شده برای کشتن تو آماده بودند دران جنم که تو برت اکادشی کرده بودی از ان
سبب دشمنان تو کشته شدند بخاطر جمع راج خود بکن و هیچگونه وسواس بخاطر میار هرگاه از ین جهان
بعالم بقا انتقال خواهی نمود به بیکنته سراپت خواهی شد ای راجه هر کس که مهاتم اکادشی اتولا
بگوید و یا بشنود و برت نگاه دارد ثواب اسمیدهجگ یاب و خواهد شد

۹ع

مهاتم اکادشی بدی ماه چیت که پاپ موچن نام دارد

راجه جدهشتر پرسید که نام مهاتم اکادشی بدی ماه چیت میخواهم که بشنوم سری کشن فرمودند که
راجه ماندهاتا از لومس رکهیشر پرسیده بود آنچه رکهیشر به راجه مسطور گفته بود به تو میگویم روزی
در بن کوبیر از اندر لوک آمده جشن میکردند و لولیان مثل انچهرا هم در آنجا بزت میکردند در همان بن سنکهایی
رکهیشر زده از ده هزار سال تپشیا میکردند اندر در خاطر آورده و اندیشید که این رکهیشر از زور تپشیا ی خود
اندر لوک خواهد گرفت منکا انچهرا را نزد خود طلبیده گفت رکهیشر که تپشیا میکند رفته او را تپشیا بهنگ
بکن ای راجه انچهرا اندر را بموجب فرموده اندر بفاصله یک کروه از رکهیشران ایستاده بین نواخت
و با آواز خوش سرود کردن گرفت و رقص نمودن آغاز نهاد اما نزدیک نرفت شاید که رکهیشر بغصه
شده سراپ بدهد هر چند از دور با آواز خوش سرود میکرد و بین نواخت رکهیشر خود از مراقبه بر نیاورد
بعد ازان آهسته پیش رکهیشران روان شد و از نزدیک سرود میکرد و انواع رقص نمودن گرفت
تاهم رکهیشران چشم وا نه نمود و انچهرا از دیدن رکهیشر بسیار محظوظ گشت و تاب نتوانست بی اختیار دست
خود را در گریبان انداخته بچسپید رکهیشر از همیان سر بر آورده چشم وا نمود و از دیدن حسن و جمال انچهرا
بیخود گشت دل او را در شهر مر خود نگاه داشت همین پانصد و پنجاه سال و سه ماه و سه روز در یکجا ماندند رکهیشر
این قدر مدت را یک دو پهر تصور کرد و بعد ازان انچهرا دیگر مرتبه اجازت خواست رکهیشر گفت تا نمودن
سندهیا دیگر صبر کن انچهرا گفت من میدانم که سندهیا تا چند هزار سال می شود رکهیشر از گفتن

مثل او کسی بجز بهم اتمام نبود و همیشه برت اکادشی میکرد و در آن ماه پهاگن که برت اکادشی میشود
چون برت مذکور نزدیک رسید راجه در تمام شهر منادی داد که فردا روز اکادشی خواهد بود
همه مرد و زن برت اکادشی کنند چون روز اکادشی شد همه با برت نگاهداشتند بوقت دوپهر
راجه و تمام باشندگان شهر بدریا رفته اشنان کردند بر کناره دریا جهاگره واره بود و بعد از فراغ
اشنان در دیوالی رفته در آنجا یک سبوچه طلا تیار کرده و از آب پر نموده نگاهداشتند و بعده
یک چهتر آنوا که از طلا تیار بود نگاهداشتند پهل آنوله بر سر سبوچه داشته و برهمنان را طلبیده کتها
شروع نمودند هر کس گذرا چپ و راست نشستند و بوقت شب جاگرن نمودند در آنوقت یک
بهیلیکه نام آن در هندوی بدهک گویند روز اکادشی مذکور جانوران را از صبح تا شام
گرفته بوقت شب در دیوالی آنجا آمده دید که در آنجا هجوم بسیار است در خاطر او رسید که در آنجا نشسته
تماشا ببینم که این مردمان چه خواهند کرد چون بهیلیه از صبح تا شام هیچ نخورده بود و آب هیچ
ننوشیده بود پهلوی ... نشست و تماشا دیدن گرفت تمام شب نشسته ماند و کتها شنیده
چون روز دوادشی شد همه کس اشنان کردند و بخانه خود ها رفتند بهیلیه نیز از همانجا برخاسته
بخانه خود آمد چیزی بخورد ... بسیار راج ... مهربان شدند و آنکه تمام شب و روز گرسنه و تشنه
مانده بود و نیز از برت قرار داده و تمام شب کتها شنیده بود و آنرا جاگرن اعتبار فرموده پهل
آنولا اکادشی باو ارزانی فرمودند چون بهیلیه مذکور از جهان رحلت کرد و جنم دیگر یافته
... نام شهری بود در آنجا راجه شد و ... نام یافت و لکهه ... راراج باو حاصل گردید
و بسیار روز ... آنجا ... روزی از شهر خود بصحبت شکار بیرون آمد چون از لشکر خود علیحده
گردیده در بیابان راه گم کرده در انجا درخت تر بود در زیر سایه آن درخت از اسپ فرود آمده در
خواب شد در این اثنا افواج بسیار گرد او رسید و تیر و تفنگ و شمشیر و جمدهر از هر طرف انداختن گرفتند
از سبب ... اکادشی یک سلاح بر او کارگر نشد و در ضمن عورتی از دهن راجه بر آمد که بسلاح
مسلح بود از دهن عورت مذکور آتش تند ... و دیدن تمام لشکر که گرد او بودند سوخته شدند

روزے نارد مُن از برهما پرسید که مهاتم اکادشی اول ماه پھاگن از ما بفرمائید که میل شنیدن
آن دارم برهما گفت ای فرزند در ترتیا وقتیکه راما اوتار شد راجه دسرتھ راجه رامچندر را چهارده
سیتا را بنوباس داد و بعد از میان جنگل راون سیتا را گرفته به لنکا برد سری رامچندر هنومان
را بجهت خبر سیتا روانه نمود و چون هنومان از لنکا خبر آورد سری رامچندر همراه ۱۸ چوهنی
دل بجهت فتح لنکا و آوردن سیتا روانه شده وقتیکه بر کناره دریای سمندر رسیدند برای
عبور متفکر شدند گفتند که اندر دریا چگونه عبور نمائیم از لچھمن پرسیدند که الحال مصلحت چیست و چه
باید کرد لچھمن گفت که ای ناتھ بر شما پوشیده نیست از اینجا دو کروه مکان ملک رکھیشر است که نام او
بکدالبھ و شتن و اندر روبروی او پیدا شده از وانکشاف این مقدمه خواهد شد سری رامچندر پیش
رکھیشر آمدند و ڈنڈوت نمودند و گفتند که ای مهاپرکھ انترجامی بجهت فتح لنکا میروم بچه وجه از
دریا عبور شود که به لنکا رسیده سیتا را بیاریم رکھ گفت که ای ناتھ رکھیشران اگر از من
الهی پرسی در اول ماه پھاگن که بجیا نام اکادشی می شود برت آن نگاه دارید که بسیار من برت
مذکور از دریا هم عبور خواهید شد و لنکا را فتح کرده راون دیت را خواهی کشت و سیتا
را خواهی آورد بعد از ان سری رامچندر رکھیشر را ڈنڈوت و نمسکار کرده در لشکر خود آمده برت
اکادشی مذکور نگاه داشتند و از تائید برت مذکور از دریای شور عبور نموده و لنکا را فتح کرده راون
را کشته سیتا را آوردند هر کس که برت بجیا نام اکادشی نگاه دارد او را ثواب جگ ناجگی
حاصل شود و هر که مهاتم آن بگوید و هر کسی باعتقاد تمام بشنود در هر دو جهان کرتارتھ گردد

مهاتم اکادشی شکل پچھ ماه پھاگن

راجه جدھشٹر از سری کرشن پرسید که ای ناتھ در آخر ماه پھاگن که اکادشی می شود نام آن
چیست و فائده برت آن کدام سری کرشن گفتند که ای راجه مهارشی همین سخن را راجه ماندھاتا
از بسشٹ منی پرسیده بود چنانچه بسشٹ منی از ماندھاتا گفته که در ست جگ بلرام
نام شهری بود و چیتررتھ نام راجه در انجا راج میکرد و قوت ده هزار فیل داشت بسیار دھرم آتما

میشود چیست سری کرشن فرمود که ای راجه بشنو اکادشی کل جگ ماه ماگهه جیا نام دارد و اگر
کسی برت آن نموده شخصی که پریت جون یافته باشد پهل آن برت بدهد از پریت جون برآمده چون اندر
دیوتا گردد چنانچه کیفیت آن بتو می گویم روزی اندر به اندر لوک نشسته عیش و جشن مشغول بود و جمیع
گندهرپان و جهچان و اپچهرا حاضر بوده سرود و رقص میکردند و در انوقت مالوان نام گندهرپ بود و پپ
نام دختر هم نام اپچهرا آن هر دو در رقص بودند هر دو را عشق غالب شد ازین سبب هر دو رسم و گردن
خطا کردند تال بهنگ گردید راجه اندر هر دو را سراپ داد که در مرت لوک پریت شوند ای راجه از
سراپ اندر هر دو رگندرا هماچل پربت در آنجا تمام روز و شب هر دو مرتبه در سرما بسیار رنج کشیدن گرفت
و جانوران را کشته قوت خود می ساختند روزی پریت از زن خود گفت نمیدانم که مایان چه گناه بد کرده ام که از عذاب
آن همچو تعدیه و محنت سرما میگذرد و کشتن جانوران بسیار عذاب است از گرسنگی خواهم مرد لیکن جانداران
هرگز نخواهم کشت آن روز جیا نام اکادشی که آخر ماه ماگهه میشود تمام روز چیزی نخورده و بوقت شب از غم
سرما خواب هم نکرده هر دو تمام شب بیدار ماندند چون روز دوادشی شد من بر آنها مهربان شدم دیروز اکادشی
که چیزی نخورده اند آن را برت انگاشتم و از سرما که تمام شب بیدار ماندند جاگرن پنداشتم از پریت جون مخلصی دادم
چنانچه هر دو مخلصی یافته جسم سابق که گندهرپ بود داشتند از مرت لوک بر بوان سوار شده به اندر لوک
پیش اپچهرا گشتند و اندر را نمسکار نمودند و از آمدن ایشان اندر بسیار تعجب ساخت که ای ناتوان که
من ترا سراپ داده بودم که پریت شوند بگوئید که چگونه باز جسم گندهرپ یافته باینجا رسیدند ایشان
گفتند که ای راجه دیوتا ما از طفیل برت جیا نام اکادشی که آخر ماه ماگهه میشود از جون پریت خلاصی یافته
باز جسم دیوتا پراپت شده ام و در اندر لوک رسیدیم این سخن را که اندر شنید از جای خود برخاست و پرکرما
آنها نموده تعظیم و ڈنڈوت بجا آورد ای راجه یدشٹر برت اکادشی مذکور هر کس نماید ثواب
اسمیدھ جگ بیابد و هر کسی که مهاتم آن بشنود یا بگوید او را هم ثواب جگ مذکور پراپت خواهد شد

مهاتم اکادشی بدی ماه پهاگن

راجه یدشٹر از سری کرشن مهاتم اکادشی اول ماه پهاگن پرسید سری کرشن بهگوان گفت که

گفت که ای راجه جدهشتر کهت تلا نام این اکادشی ست قبل ازین زنا رداری بود و جپ و تپ مشغول شب و روز می‌ماند و نام نارایین دوام و روز زبان وا داشت لیکن غله گاهی از دست خود بکسی نداده بود بهمین جپ و تپ عمر بآخر رسید روزی من بصورت زنار دار شده بر دروازهٔ او آمده سوال کردم که بجا چیزی دهیان بده برهمن غصه شده یکمشت خاک درآوند مسی که در دست داشتم انداخت بعد ازان ازانجا غائب شدم زنار دار وقتیکه ازین جهان رحلت کرد از طفیل جپ و تپ به بهشت سرگ لوک رسید و آن یکمشت خاک مندر برای بودن و خوابیدن در سرگ لوک یافت لیکن در تمام عمر غله بکدام از دست خود نداده بود بنا از طرف خوردن و نوشیدن تصدیعه کردن گرفت آن زمان صورت پیش ما آمده ایستاده گفت که ای بهگوان از گرسنگی میمیرم ما با وجواب دادیم که در مرت لوک سوای یکمشت خاک دیگر کسی نداده بنا بر آن از غله محروم هستی الحال آنچه میگوییم بر آن عمل کن و در خانه نشسته دروازه بند کن و دیوکنیان دیدن تو خواهند آمد هرگز دروازه را تا نکنی و قتیکه بسیار منت و سماجت وار شوند آن زمان بگویی که هر که دهرم اکادشی کهت تلا که در اوایل ماگهه سیشو و شنکلپ کرده بمن بدهند آن زمان دروازه را وا نمایم اوشان و دهرم یک برت اکادشی تبو شنکلپ خواهند کرد همه چیز از طفیل برت اکادشی مستطور بتو پراپت خواهد گردید از شنیدن این سخن برهمن باز بخانه خود آمده دروازه بند کرده اندرون نشست دیوکنیان بدیدن او آمدند و دیدند که دروازه بند است دیوکنیان گفتند که دروازه وا کن برهمن جواب پرداخت که اگر دهرم یک اکادشی کهت تلا که در اوایل ماه ماگهه سیشو بمن شنکلپ نمایند آنوقت شما را نمایم آنجماعه قبول کرده دهرم اکادشی به برهمن شنکلپ کردند از طفیل دهرم اکادشی همه چیز انواع و اقسام پارچه و غله و زیور در خانهٔ او مهیا گشت و آسودگی یافت هر کس مهاتم کهت تلا اکادشی با عتقاد تمام بشنود و با بگوید در هر دو جهان او را آبرو افزاید

	مهاتم اکادشی سدی ماگهه	

راجه جدهشتر از سری کرشن جیو پرسید که ای ناتهه مهاتم اکادشی و نام آن که در آخر ماگهه

آن چه بود سری کرشن از مهوکای دهرم اوتار چون پترانش در همین فکر میباشند که راجه سوکمیت بی ا[ولاد]
کسی هیچ نیست که بعقب راجه نیز کاری خواهد کرد ما یان چگونه ترپت خواهیم شد ازین فکر ایشان خون می با[رند]
بنا بران تمام آب که راجه بپتران میداد خون میشد چنانچه در بید مرقوم ست که هر که لاولد یعنی بی اولاد
میرد بزرگانش محروم میشوند و زمانیکه فرزند اصیل پیدا شود پتران او خوشحال میشوند لهذا راجه
ازینکه فرزند نداشت دلگیر میماند لعنت بر زیست خود مینمود و چندانکه جگ و دهرم و جپ و تپ
برای حصول فرزند راجه و رانی میکردند هیچ فائده نداشت در همین فکر تمام عمر راجه و رانی بگذشت
و پیری رسید چون ازین فکر راجه و رانی عاجز آمدند در خاطر آوردند که اگر خود را بکشیم در بزرگی
افتاده ست ازین کار باز داشت روزی راجه بر اسپ سوار شده بجنگل رفت چه بیند که آنجا
تالاب ست و گرد تالاب رکهیشران نشسته تپسیا میکنند راجه پیش آنها رفته ڈنڈوت کرد رکهیشران
مهربان شده پرسیدند که ای راجه چه مطلب داری که درینجا آمدی بتو مهربان گشته ایم راجه پرسید
ای همه رکهیشران شما از کجا آمده اید و برای کدام مقصد تپسیا مینمائید رکهیشران گفتند که چون
ماه ماگهه نزدیک رسیده برای اشنان ماه مذکور از شیولوک برین تالاب رسیده ایم پترداتا نام
است هر کس که آن را برت نماید بخانه او فرزند اهل نصیب اهل دهرم و نیک پیدا شود و هرگاه بمیرد
ازین جهان فانی انتقال میکند به بیکنتهه لوک پراپت میشود راجه این سخن شنیده بسیار خوشحال
شد چرا که تمام مطلب او همین بود که مهاراج مقصد او حاصل کرد این حقیقت از رکهیشران شنیده بخانه
آمده برت اکادشی کرد و بروز دوادشی پارن برت نمود چون از برت اکادشی رانی را حمل ماند بعد
نه ماه فرزند تولد شده صاحب جمال و دهرم آتما شل راجه گردید و راجه رحلت ازین جهان کرده
به بیکنتهه پراپت شد و پتران راجه بمقصد رسیده خوشدل شدند راجه جدشتر شنیده خوش و خرم شد
سری کرشن جیو گفت هر کس مهاتم پترداتا نام اکادشی از دل و جان بگوید و بشنود پهل راجسو جگ پیدا [کند]

مهاتم اکادشی کرشن پچهه ماگهه

راجه جدشتر پرسید که در اول ماه ماگهه اکادشی میشود نام آن چیست مهاتم آن چگونه است سری کرشن جیو گفت

ن از افرط سرما خواب در چشم نیامد فردا روز اکادشی سرما بوقت دو پهر روز برآمده و دیگر دیدا از
یت گرسنگی بوقت کشتن جانوران نداشت لاچار زیر درخت رفته پهل چند آورده زیر درخت پیپل گذاشت و در پیچ نگاهداشت
س های هیچ نخورد که روز آخر شد تمام شب همان قسم ماند چون روز دوادشی شد کرشن جیو میگویند
ی براو مهربان شدم و پهل های که در بیخ درخت پیپل نگاهداشته بود آنرا پوجای خود انگاشتم و تمام روز که چیزی
برو برت تصور کردم تمام شب که از سرما بیدار ماند جاگرن قرار دادم پهل برت سوپهلا اکادشی
بخشیدم هرگاه پهل ها پیدا شد یک اسپ با ساز طلا و پوشاک و سلاح در آنجا حاضر شد پسر راجه
حیران شد که اسپ از کجا آمد در همین از پس پشت آواز غیب شنید که ای پسر راجه دیروز سوپهلا اکادشی
بود ان روز تو گرسنه ماندی لهذا پهل اکادشی بتو ارزانی داشتم این اسپ از طفیل برت اکادشی
است تو آمد و برین اسپ سوار شده نزد پدر خود در رفته راج ملک پدر خود بکن که از برت اکادشی
راج نخواهی یافت و بوقت رحلت ازین جهان فانی به بیکنتهه خواهی رسید پسر راجه این سخن
شنیده بر اسپ سوار شده پیش پدر رفته سلام کرد پدر چون دید که بدکرداری و دیگر ...
ترک آن عادت کرده و گیان و بندگی در آمده تمام راج با و داد و خود بجهت تپسیا رفت
... از آن کتحدائی پسر راجه شد و چهار فرزند ازو پیدا شده و شانزده هزار سال راج
نموده به بیکنتهه دهام رفت هر کس مهاتم سوپهلا اکادشی بگوید و بشنود پهل اشومیدهه جگ
با و پیدا میشود

مهاتم اکادشی سدی پوس

... راجه جدهشتر از سری کرشن جیو پرسید که ای بهگوان در آخر ماه پوس اکادشی
... و نام و پهل آن برت مفصل بیان فرمائید سری کرشن گفت که ای دهرم اوتار در
... راولی نام شهری سوکیت نام راجه راج میکرد چنگا نام رانی تپی برتا بود از حشمت
... و جاه آراسته لیکن فرزند نداشت بنابران متفکر میماند وقتی در ایام کناگت بزرگان خود را آب میداد
... ترپن میکرد و تمام آب خون شد ... راجه جدهشتر پرسید ای بهگوان چه سبب آب خون میشد

ودر روز نخپید ارجن پرسید اگر بروز اکادشی عورت غسل کرده باشد چه باید کرد مهربانی فرموده بیان فرمایید سری کرشن جیو فرمودند که تمام روز و نیم شب برت نماید بعد گذشتن نصف شب اگر مجامعت کند و گناه ندارد والحال پهل برت گفته شد آنچه از رفتن پشکر جیو و بدری ناتهه جیو و اشنان گنگا و خورانیدن بست کرور برهمنان و نهچتر ارڈندی و هزار جوگیشر میشود از یک برت اکادشی حصول ست هرکس که باینطور اکادشی از سنجم برت نماید پهل بسطور باو پراپت شود اگر اکادشی از پنجاه ڈنڈ ابنداو باشد برت باید نمود و شخصی که باینطور برت نماید انواع الانواع پاپها ازو دور میشوند از سدی پدم پوران نوشته شد

مهاتم اکادشی سدی اگهن

ارجن پرسید ای بهگوان در ماه اگهن شکل پچهه اکادشی میشود کدام نام دارد و پرستش کدام دیوتا است بمن بیان فرمایید سری کرشن جیو فرمودند که ای راجه بشنو تو بیگویم که اکادشی سدی ماه اگهن موچهه دتا نام دارد و پوجا دامودر از منجری تلسی نماید و در زمانه پیشین گکانگر نام راجه بسیار دهرماتما بود روزی در وقت خواب پدر خود را در نرک دید که سر و پای بالا و سر در زیر داشت و با نواع عذاب گرفتاری دارد و با نواع عقوبت گرفتار است و میگوید که ای پسر در عذاب گرفتارم تو در حرمت لوک راج میکنی چیزی انکار کن که از عقوبت دوزخ خلاص شده به بیکنته پراپت شوم چون راجه سر از خواب برآورد متفکر شد بوقت صبح تمام پندتان شهر را و وزرای خود را طلبیده پرسید که تدبیر این باید کرد همه با در میان خود ها اتفاق نموده براجه گفتند که در نواحی شهر بیابانی ست نزد آنجا پربت من رکهیشر تپسیا می کند از ایشان حل این مشکل خواهد گردید راجه مهاتما بر اسپ سوار شده روانه شد چون در آنجا رسید چه بیند که بسیار رکهیشران عبادت مینمایند و میان ایشان پربت من در رکهیان نشسته شکل برهما منزلت دارد راجه از اسپ فرود آمده پیش رکهیشران دست بسته ایستاده ڈنڈوت نموده پربت من بجهت نشستن راجه جا داده خیریت پرسید و گفت که واسطه آمدن از شهر چیست بما بگو راجه کیفیت دیدن خواب پدر خود را در عذاب نرک دیدن بیان نموده گفت که برای

آخر الامر دانو از دست کینیان مذکور کشته شد نارایین بیدار گردیده چه بیند که دانو کشته افتاده نارایین
با دیوتها در زنگر دانو رفته لوٹ نموده دیوتا ها را سراج انجا دادند و همه بران وقت از کینیان پرسیدند که تو
کیستی جواب داد که نام من اکادشی ست از اندرون جسم شما پیدا شده ام و نارایین گفت از من چیزی
طلب کن که تو خواهیم داد گفت هر کسی که برت ما کند همه پاپ او بر طرف شده باشند و بعد مرگ بیکنٹه لوک
پراپت گردد و لچھمی و دهن افزاید و سر چهار پدارته یعنی یاوه کام و موکھه حاصل آید و ثواب ایشان همه تیرتها
پراپت گردد و کسی که برت نماید یا کتها گوید یا بشنود بر ان دهرم ارتهه و کام و موکھه حاصل آید نارایین گفت که
مقصد تو قبول کردم همچنان خواهد شد و هر که یکانت نخواهد دیوبرت تو خواهد کرد شخصی که برت استمی و
نومی و چتردسی نماید از آنها برت اکادشی زیاده است برت اکادشی شکل پچھ و کرشن پچھ هر دو باید و نباید گذشت لوچا
کنشی همچو باید نمود و کتها باید شنید همه پاپ بر طرف شوند از سر قیامت جگه پوری میرسد شد

طریق نیم اکادشی

اگر دریا روان باشد در تالاب و جاییکه تالاب باشد بر چاه و جاییکه چاه باشد در خانه غسل نماید
ساخت شخصی که نراهار برت نماید یعنی شب و روز چیزی نخورد و نتواند فوقیت است ثواب است اگر
بدون پهل اهار برت نماید باید که بروز یکشنبه و سه شنبه اگر اکادشی باشد خواه نخواه پهل اهار سازد
و برت اکادشی کرشن پچھه و شکل پچھه یک طور سازد

نیم بیده اکادشی

روز دهمین پهل اهار نماید و از آب گرم غسل نکند و حجامت نماید و دو بار نخورد و در اکادشی و دهمین بیدی
را برت نسازد و از خورت مجامعت نکند و دو بار نخوان نخورد و نیز گوشت نخورد
و در ظرف روئین طعام نخورد و غله کودرم و غیره نخورد و شیر گوسفند نخورد و بروز دهمین نیم نماید و
بروز اکادشی کام کرود و لوبه موه نماید و اهانت کسی نکند و دروغ نگوید آئینه نه بیند و با عورت تنها
نکند و برگ تنبول نخورد و اهانت دیوتا ها نکند و دروغ نگوید و قمار بازی نسازد و پارچه نیله نپوشد و
شب جاگرن نموده کتها نارایین بگوید و بشنود و بدینطور برت نماید و بروز دوادشی روغن نمالد و لیمون نخورد
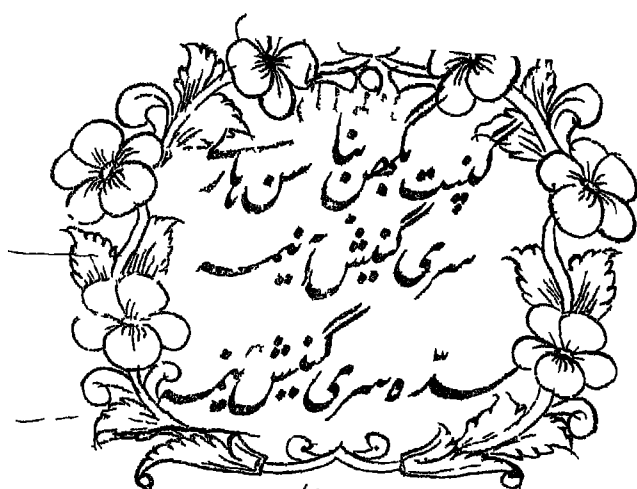
روزی سری کرشن جیو از ارجن ارشاد کردند که اگر کسی خواهد در هر دو عالم به آبرو ماند و کامیاب
تمنای مال و فرزند و به آرزوی دیگر دنیوی بهره ور گردد و بوقت رحلت ازین جهان فانی خلاص
شده به بشن لوک پراپت شود برت اکادشی باعتقاد درست نماید هزار اسمیدھ جگ
یکطرف و برت اکادشی یکطرف کسانیکه برت اکادشی مینمایند پھل آن بسیار است و
نزدیک آنها جم دوت نمی آیند چندین پھل دان و سورج برت و چندر برت و تیرتھ ها و جگ
بسیار میشود و دادن دان میگردد همه پھل از یک برت اکادشی پراپت میشود و
درین شک نیست تو خدمتگار و یار منی لهذا بتو بیان میکنم چون ارجن شنید دست بسته
ایستاده پیر کرمان کرده ڈنڈوت نموده گفت که ای ناتھ نارائن بسیار کرم بخشی و

بفضل امداد ایزدی بھگوان فیض رسان از قدرتش کون و مکان جلوه کنان ہست

زیبا کتابے بفارسی زبان کہ حامل بیان ثمر حسنات دو جہان است طرق ثواب است ایکادشی از دعیان موسوم بہ

مہاتم ایکادشی

حاوی ارشادات انچہ شری کرشن جیو از ارجن فرموده حسب تحریک یک قدردان علم منشی ونیچی ساد صاحب

در مطبع نامی منشی نول کشور بہ طبع رنگین مقبول جہان شد